

كان لا يحتاج الوجود اليه تعريف الموجود بالثابت العين تعريف في الحقيقة له
 بثبوت العين لا بناء المحتاج الى التعريف وكذا تعريفه بما يمكن ان يخبر عنه تعريف في
 الحقيقة له بثبوت الخبر بالامكان كما ان تعريف الموجود المذكور صريحا وري
 لك تعريف الوجود المذكور ضمنا وري فقوله تحديدها اي تحديده الوجود
 والعدم كما هو الظاهر بالثابت العين اي بما علم منه تحديده بد او نقول ان الضمير
 راجع الى الموجود والمعدوم والدلالة الوجود والعدم عليهما اولانها اطلاقا عليهما
 تامحا باطلاق المشتق منه على المشتق وهو مشهور والمال في الكل واحد اقوله
 فيه نظر لاننا يلزم بمقتضى هذا التحقيق ان يكون تعريف كل مشتق بمشتق تعريفيا في
 الحقيقة لما حد الاستقاقات باحد الاستقاقات اذ يمكن اجراء الكلام هذا فيه ينف
 احساس مثلا مشتمل على شئين مفهوم الاحساس ومفهوم مصبغة الفاعل لكن
 هو مصبغ المشتقات معلوم لكل من يعرف اللغة فاذا علم مفهوم الاحساس علم
 قام احساس ولو جهل جهل فلو احتاج احساس الى التعريف كان ذلك ان احتاج
 اس اليه فلو عرف احساس بمشتق كان ذلك تعريفيا في الحقيقة للا احساس
 فذا سقاه مع انه ليس لك فانه يجوز تعريف المشتق بالمشتق ولا يجوز تعريف
 ما حد الاستقاقات باحد الاستقاقات مثلا يجوز تعريف احساس بالمتحرك بالارادة ولا
 يجوز تعريف الاحساس بالحركة الارادية وكذا يجوز تعريف الناطق بالضاحك ولا
 يجوز تعريف النطق بالضحك وامثال ذلك اكثر من ان يحصى وتحقق هذا المفا

هذا هو المطلوب
 في تعريف الموجود
 بالثابت العين
 في الحقيقة له
 بثبوت العين
 لا بناء المحتاج
 الى التعريف
 وكذا تعريفه
 بما يمكن ان
 يخبر عنه
 تعريف في
 الحقيقة له
 بثبوت الخبر
 بالامكان
 كما ان تعريف
 الموجود
 المذكور
 صريحا وري
 لك تعريف
 الوجود
 المذكور
 ضمنا وري
 فقوله
 تحديدها
 اي تحديده
 الوجود

چهار چهار را آورد و صد و ده تنه هزار و هجده شد مبدات را آورد و آن را جبهه یکی
یکی را آورد و صد و ضرب کردیم همان دو صد و ده شدند او در آن را آمد
اگر خواهی سهام هر فردی از آن فریق بدانی بس قسمت کن آنچه فریق را در اصل
مسئله او بود بعد و افراد و رأس ایشان و آنچه هر فردی را حاصل مبلغ نصیب
آن فرد بود یا آنکه مبلغ مضروب را بر هر فریقی که خواهی قسمت کن بعد آنچه
هر فردی را آمد بر نصیب آن فریق ضرب کن حاصل مبلغ سهم آن فرد باشد
و یا آنکه سهام هر فریقی را که اصل مسئله بوده باشد بعد در رأس آن فریقی قسمت
کن اگر چه منگسر شود بعد آن نسبت آن قسمت کن که هر فردی را بود پس هر چه
میرسد آن نصیب آن فریقی را باشد از تصحیح صورت میخواهی آنکه نام
برای تو مضروب را و آن جزئیت که باشد هم عدد در رأس من اکثر علیهم
السهام با جمع کرده شد باز ضرب کردن بعضی اعداد در بعضی اگر با باشند
مربود بر دو طایفه یا بیشتر چنانچه در مسئله مابین است که با کرده شده
پس و باشد مرتب از آن سه ضرب کن تو از او در مضروب و آن دو صد و ده
ست پس آنش صد و سی شد از آن را آمد و باشد مخرج از آن شانزده پس مخرج
در مضروب و آن دو صد و ده است پس میرسد هزار و سیصد و
شد آن مخرج از آن باشد مبدات را چهار بس ضرب کردیم مضروب و آن
ست پس است و هجده شد آن مبدات را باشد او در آن را یک سهم پس
در مضروب و آن دو صد و ده است همان دو صد و ده باشد این او در آن
شناختن نصیب هر فریقی است از آن تمام